

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

گرامیداشت شهدای دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم

یکی از فرصت‌هایی که روحانیت معظم حوزه علمیه قم مخصوصاً درخشید و حضور آگاهانه و فعال پیدا کرد در این قضیه دفاع از حرم حضرت زینب(سلام الله علیها) و عنوان مدافعین حرم است که همانطور که در ایام دفاع مقدس واقعاً روحانیت حوزه و فضلا و طلاب خوب حضور پیدا کردند در دفاع از حرم مطهر حضرت زینب(س) نیز خوش درخشیدند.

من یک وقتی این خاطره را عرض کردم که مرحوم والد ما(رضوان الله علیه) در زمان حضرت امام(قدس سره) که مسئولیت حوزه را به عهده داشتند گفتند: یک وقتی من آمار شهدای روحانیت حوزه را به امام اطلاع دادم، دیدم اشک ایشان جاری شد. امام که این همه با استقامت و مقاوم بود، ولی برایش خیلی مهم بود که این مجموعه حوزه این مقدار شهید دارند.

در این مسئله دفاع از حرم، ما فضلا و طلاب خیلی ارزشمندی را تقدیم اسلام کردیم و یکی از این فضلا مرحوم شهید تقی‌پور(رضوان الله تعالی علیه) است که پنج شش سال درس خارج ما و بحث فقه و اصول شرکت می‌کرد و در آن جلسات خصوصی هم گاهی اوقات برخی از فضلا تشریف می‌آوردند برای حل بعضی از مشکلات و سؤالات علمی داشتند و اشکالات درس مطرح می‌شد ایشان آنجا هم حضور پیدا می‌کرد، خیلی در مباحث علمی جدی بود.

یک چنین سرمایه‌ای را برای حفظ انقلاب و اسلام دادیم و شهدای مدافع حرم دیگر، از روحانیت یا غیر روحانیت، ولی ببینید چقدر باید زحمت کشیده شود یک طلبه به درس خارج برسد، پنج شش سال هم درس خارج بخواند، این امیدی است برای این که در آینده بتواند از اسلام دفاع کند و تبیین کند و گسترش بدهد اسلام را، اما وقتی این ضرورت را تشخیص می‌دهد که باید برود برای سوریه و حضور در میان رزمندگان و خودش هم جزء رزمندگان بود، که واقعاً عنایت خاص خدا بر چنین افراد است، «إن الجهاد بابٌ من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة أوليائه»؛ برای خواص از اولیاء خودش خدا این راه را باز کرده است.

یکی از چیزهایی که ما باید از خدا بخواهیم این است که شرایط زمان و ضرورت‌ها را تشخیص بدهیم. دفاع مقدس هشت سال آمد و رفت، بعضی افراد نادر اصلاً نفهمیدند چه خبر بود یا چه خبر شد و چقدر شهید داده شد و چه قضایا و مسائلی بر این انقلاب ما گذشت. این قضایای داعش که می‌خواستند با آن ریشه اسلام را در ایران و عراق و لبنان بزنند و کشورهای عربی تماماً دنبال این بودند که ریشه اسلام را از بین ببرند نه فقط انقلاب ایران را، ولی همین شهدای مدافع حرم ریشه داعش را خشکاندند و مقابله کردند. این تشخیص برای من و شما خیلی مهم است که در چه زمانی چه وظیفه‌ای داریم که باید انجام بدهیم.

آن زمانی که وظیفه‌مان درس و بحث است، درس بخوانیم، اگر وظیفه ما جهاد و دفاع از اسلام و ایران و انقلاب است طبق آن

وظیفه عمل کنیم، یا حالا هر وظیفه دیگری. انسان نمی‌داند چه شرایطی در آینده پیش می‌آید.

ما یاد این شهدای دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم را، خصوصاً همه طلابی که مدافع حرم بودند را گرامی می‌داریم و بالأخص این شهید عزیز و بزرگوار که یادم هست کجا می‌نشست، همین محدوده سمت چپ حضور پیدا می‌کرد و می‌نشست با دقت مباحث را می‌شنید و یادداشت می‌کرد، رضوان خدا بر ایشان باد و امیدواریم که شفاعت آنها که خود بنده به امثال ایشان و شفاعت ایشان امید دارند، ان شاء الله شفاعت شامل همه ما بشود.

خلاصه بحث گذشته

بحث در موردی است که هم دلیل وجوب اداء دین موجود است و هم دلیل وجوب حج، گفتیم اینجا مسئله تعارض را باید مطرح کرد نه مسئله تزاحم را. مشهور در اینجا مسئله تزاحم را مطرح کردند، حتی مرحوم خوئی که در آن مثال آب در مقابل مشهور ایستاده و مسئله تعارض را مطرح کرده، اما اینجا ایشان هم مسئله تزاحم را مطرح می‌کند در حالی که واقعاً هیچ فرقی بین این دو مثال وجود ندارد. گفتیم تحقیق این است که اینجا تعارض است و مشکل مربوط به مقام جعل است، شارع با این پول یا وجوب اداء دین را واجب کرده یا وجوب الحج را، دو وجوب در اینجا مجعول نیست تا بگوئیم بین این دو وجوب مجعول، تزاحم به وجود می‌آید، بلکه یکی از اینها واجب است.

دیدگاه برگزیده در قاعده

نتیجه آن که در خبرین و دلیلین متعارضین ما هم اصل اولی را تخییر می‌دانیم و هم اصل ثانوی را. مشهور در خبرین متعارضین اصل اولی را تساقط می‌دانند و اصل ثانوی را تخییر، اما ما هم اصل اولی را تخییر می‌دانیم و هم اصل ثانوی را. وقتی اینجا دلیل وجوب اداء دین با دلیل وجوب حج معارضه می‌کند و چون هیچ مرجعی در کار نیست مسئله تخییر است، لذا ما می‌گوئیم با این پول می‌تواند اداء دین کند و می‌تواند حج برود، این را روی قاعده می‌گوئیم. قبلاً گفتیم روایات متعدد که می‌گوید: «الحج واجب و إن كان عليه دين» که آن روایات تکلیف را روشن کرده است.

روایات می‌گوید: در این‌گونه موارد باید سراغ حج برود، اما با قطع نظر از آن روایات، بحث قاعده را بررسی می‌کنیم. در باب قاعده اولیه مطلبی که ما تثبیت می‌کنیم آن است که مسئله از باب تعارض است، وقتی از باب تعارض شد ما سراغ اهم و مهم نباید برویم یا سراغ قدرت شرعیه و قدرت عقلیه نباید برویم، بلکه قاعده اولیه و قاعده ثانویه در تعارض (که فقها به قاعده ثانویه در تعارض عمل می‌کنند؛ یعنی قاعده مستفاده از روایات، روایاتی که می‌گوید اگر دو دلیل و خبر با هم تعارض پیدا کردند شما چه کنید)، این روایات مسئله تخییر را مطرح می‌کند. لذا اینجا دیگر بحث مرجحات باب تزاحم مطرح نمی‌شود.

نکته شایان ذکر آن است که ما تا بتوانیم تزاحم را کمتر کنیم، این به روش فقهی گذشتگان نزدیک‌تر است. این که دائماً تا یک مطلبی می‌شود در باب تزاحم بیاوریم، این خیلی موافق با روش فقهی فقهای گذشته نیست. قداماً اصلاً غیر از تعارض چیزی نداشتند، بعداً که گفتند دو باب است یک باب تعارض است و یک باب تزاحم (که خود ما هم در اصول در بحث تعادل و تراجیح مفصل بحث کردیم، یعنی شاید بیش از یک سال مرجحات باب تزاحم را مطرح کردیم، فرق میان تعارض و تزاحم که حدود پنج فرق بین اینها ذکر کردیم که باید هم باشد)، به نظر می‌رسد که صنایع‌تر و دقیق‌تر مسئله از باب تعارض باشد.

بررسی مسئله طبق قول به تزاحم

کسانی که می‌گویند بین دلیل وجوب ادای دین و دلیل وجوب حج تزاحم است، اولاً باید دید در اینجا تزاحم در کجا شکل

می‌گیرد؟ آیا در تمام این صور تزام وجود دارد یا در بعضی از این صور؟ فقها می‌گویند: در بعضی از این صور است، مثل آن که دین حال مطالب باشد و دائن به مدیون می‌گوید دین من را بده، وقتش رسیده و من اجازه نمی‌دهم که تو تأخیر بیندازی، اینجا یک موردی است که می‌گویند بین وجوب حج و وجوب اداء دین تزام به وجود می‌آید. قبلاً هم گفتیم تزام طبق این بیان به وجود می‌آید که بگوئیم در استطاعت شرعیه عدم الدین دخالت ندارد.

اشکال اول مرحوم هاشمی شاهرودی

مرحوم هاشمی شاهرودی اینجا در اشکال مرحوم خوئی می‌گوید: شما استطاعت را به همان ملکیت زاد و راحله معنا کنید، اما می‌شود استطاعت شرعیه، ولی می‌گوید مجرد ملکیت زاد و راحله در صدق استطاعت کافی نیست که ظاهراً مراد استطاعت شرعی است. مرحوم خوئی و دیگران مثل مرحوم نراقی که می‌گویند اینجا تزام هست ادعایشان این است که می‌گویند اینجا استطاعت شرعیه است.

بعد حرف ایشان این است که اگر کسی «اذا كان له حاجةٌ ضروريةٌ لمعيشته و قوته أو قوت عياله»؛ اگر کسی مالک زاد و راحله هست اما در کنارش یک ضرورت معیشتی هم برایش وجود دارد، حالا یا برای خودش یا برای عیالش، کنارش باید نفقه خودش و عیال و بچه‌هایش را بدهد، ایشان می‌گویند آیا دین حالاً مطالبی که دائن راضی به تأخیر نیست، آیا این از مصادیق ضرورت معیشتی و حاجت ضروریه او شمرده نمی‌شود؟

ایشان در ادامه می‌گویند: «أیّ فرق بین آن یکون بیده نقود بمقدار ذلک و یجب علیه انفاقه علی زوجته و اولاده»؛ می‌گویند اگر کسی پولی در دستش باشد و این باید نفقه زوجه و عیال و اولاد را بدهد و شما آقای خوئی در مسئله انفاق گفتید این پول را صرف نفقه عیال کند و مستطیع نیست، در اینجا نیز باید این پول را صرف اداء دین کند، چه فرقی بین اینها وجود دارد؟! همه اشکال اول ایشان به مرحوم خوئی این است که گویا ایشان می‌خواهد بگوید: در استطاعت شرعیه عدم وجود دین دخالت ندارد.

به بیان دیگر، استطاعت شرعیه جایی است که دین در کار نباشد. استطاعت شرعیه آن هم جایی است که کنارش یک حاجت ضروریه معیشتی نباشد و اداء الدین از مصادیق حاجت ضروریه شرعیه است. در نتیجه همین جا که دین حال است باید این پول را صرف دین حال کند و اصلاً تزامی بین وجوب ادای دین و وجوب حج به وجود نمی‌آید.

ارزیابی اشکال ایشان

این اشکال با بیاناتی که ما قبلاً کردیم به نظر من قابل جواب است و از ایشان هم تعجب می‌کنیم! شما وقتی می‌گوئید استطاعت شرعیه، در استطاعت شرعیه شارع مسئله عدم الدین را نیاورده و همه حرف‌ها از اینجاست و مرحوم خوئی می‌گوید به مجرد این که مالک زاد و راحله شد، این شرعاً مستطیع است.

یک عده‌ای مثل مرحوم حکیم مسئله «یسار» را بیان می‌کردند، اما مرحوم خوئی، مرحوم والد ما و حتی مرحوم شاهرودی بزرگ، اینها می‌گفتند: این یساری که در برخی از روایات آمده همان ملکیت زاد و راحله است نه یک عنوانی علاوه بر ملکیت زاد و راحله که بگوئیم مستطیع شرعی کسی است که علاوه بر ملکیت زاد و راحله یسار در مال داشته باشد و کسی که مدیون است یسار در مال ندارد. این یسار در مال را گفتند و قرائن هم وجود داشت و ما هم این را کاملاً توضیح دادیم. این یسار یعنی به اندازه‌ای که پول حج را داشته باشد و مالک زاد و راحله باشد.

لذا این اشکال ایشان وارد نبوده و در این فرض مسلماً تزام به وجود می‌آید، چون طبق اشکالی که مرحوم هاشمی شاهرودی

می‌کند اصلاً تزامم به وجود نمی‌آید؛ زیرا موضوع وجوب حج محقق نشده است؛ چرا که در استطاعت شرعیه عدم الدین دخالت دارد و وقتی کسی مدیون است اصلاً استطاعت شرعیه ندارد. اشکال به ایشان آن است که کجای روایات در استطاعت شرعیه «عدم الدین» را مطرح کرده؟ در استطاعت شرعیه می‌گوید: «له زائد و راحله» و این اطلاق دارد: «سواء كان مديوناً أو لم يكن مديوناً»، استطاعت شرعیه که محقق شد شرط وجوب حج می‌آید.

فرض ما الآن این است که مرحوم نراقی و محقق خوئی (قدس سرّه) می‌گویند: حال که ما استطاعت را استطاعت شرعی می‌دانیم، باید دید روایات چه دلالتی بر این استطاعت شرعیه دارد؟ روایات می‌گوید: «له زائد و راحله». به همین عرف بگوئیم این شارعی که می‌گوید: «له زاد و راحله» انصراف دارد از جایی که دین نداشته باشد؟ عرف می‌گوید: من نمی‌دانم. عرف در مورد ازدواج یقین دارد که انصراف دارد یا این پولش را می‌خواهد صرف ازدواج کند شارع اینجا این را مستطیع نمی‌داند و استطاعت شرعیه اینجا نیست، ولی در دین این چنین نیست.

مثل این که اگر به عرف بگوئیم این آدمی که به حج می‌رود آنجا مریض می‌شود و مرض لاعلاج می‌گیرد، عرف می‌گوید این نباید برود، ولی طبق استطاعت شرعیه می‌گوید من حق ندارم دخالت کنم شارع می‌گوید این الآن سالم است برود، اینها فارق و مایز بین عرف و شرع است، می‌گوید شارع گفته کسی که فعلاً سالم است برود. لذا می‌بینید جاهایی هم در حج پیش می‌آید که زنی به میقات می‌رسد قبل از میقات حائض می‌شود، در اینجا یقین هم دارد که تا وقتی که می‌خواهد احرام حج انجام بدهد از حیض خارج نمی‌شود و همین حالت را دارد، آیا از اول بیاید نیت حج افراد کند؟ بگوید حالا که عمره تمتع نمی‌توانم انجام بدهم نیت حج افراد کنم؟ اکثر فتاوا این است که نه، باید نیت عمره تمتع کند، به مکه برود و صبر کند، آن ساعت‌های آخر اگر باز دید پاک نمی‌شود نائب بگیرد تا نائب کارهایش را انجام بدهد.

لذا ما نمی‌توانیم بگوئیم جناب عرف شما چه می‌فرمائید؟ به عرف بگوئیم عرف بگوید: از اول تا آخر گرفتار حیض است پس از اول نیت افراد کند ولی شرع می‌گوید نمی‌تواند، اینجا هم در استطاعت شرعیه همین طور است. عرف می‌گوید من نمی‌دانم شارع عدم الدین را در استطاعت شرعیه دخیل می‌داند یا نه؟ پس اشکال اول مرحوم هاشمی شاهرودی اشکال واردی نیست.

اشکال دوم

دومین اشکال آن است که می‌گوید: شما که می‌گوئید در اینجا تزامم است چون استطاعت شرعیه وجود دارد این لازمه‌ای دارد که شما نمی‌توانید به این لازم ملتزم شوید، لازمه‌اش این است کسی که این پول را به عنوان اداء دین داد شما هم که می‌گوئید از آن طرف هم مستطیع بوده، پس حالا که مستطیع است این پول را به عنوان اداء دین می‌دهد، اینجا اگر رفتن حج به صورت تسکعی برای او حرجی باشد قاعده لا حرج این وجوب را برمی‌دارد، اما اگر رفتن به حج به صورت تسکع (یعنی با مشقت و زحمت و هر طوری که هست باید به حج برود) برایش حرجی نباشد روی قاعده، وقتی کسی می‌تواند در متزاممین امتثال هر دو را کند پس اینجا باید هر دو را امتثال کند، اداء دینش را کند حجّش را هم باید متسکعاً انجام بدهد، البته یک قید می‌زنیم «اذا لم یکن حرجیاً» و حال آن که شما به این لازم ملتزم نمی‌شوید.

ممکن است این اشکال به ذهن آید که در تزامم اگر یک طرف تزامم را انجام دادیم موضوع طرف دیگر از بین می‌رود؛ یعنی شما وقتی با این پول اداء الدین کردید، موضوع وجوب الحج که استطاعت است از بین می‌رود و دیگر مجالی برای این وجوب نیست؛ چون موضوعش منتفی شده و در تزامم می‌گویند به امتثال هر کدام موضوع دیگری از بین می‌رود، فرقی نمی‌کند اهم باشد، مهم باشد، هر چه می‌خواهد باشد. در اینجا اگر اداء الدین کردید موضوع وجوب حج از بین می‌رود، وقتی موضوع از بین رفت معنا و مجالی برای تسکع باقی نمی‌ماند. ایشان به این اشکال نیز جواب می‌دهد.

ایشان در جواب می‌گویند: «اذا كان وفاء الدين الواجب رافعاً لشرط الاستطاعة تقدّم وجوب الوفاء على وجوب الحج حتى اذا كان الحج اهمّ»؛ وقتی می‌گوئید با امتثال یکی از متزاحمین مثل وجوب اداء الدين موضوع دیگری از بین می‌رود پس لازمه‌اش این است وقتی اداء الدين کرد موضوع حج از بین برود حتی اگر حج اهمّ از اداء الدين باشد. می‌گوییم: موضوعش از بین برود چه اشکالی دارد؟ ایشان می‌گویند: شما (مرحوم خوئی) خودتان می‌گویید (حرفی است در باب تزاحم) این مسئله رجوع به اهم و مهم (این مسئله‌ای که در متزاحمین اگر یکی اهم از دیگری هست بگیریم) در جایی است که مسئله قدرت شرعی در کار نباشد، جایی که مسئله بدل در کار نباشد، اما تا آنها مطرح است، می‌گوئیم یعنی آنجا «المقدور بالقدرة العقلية»، مثل خود اداء الدين، اداء الدين وجوبش مقدور به قدرت عقلیه است که شما یک پولی داشته باشی دینات را ادا کنی، «مقدمٌ على المقدور بالقدرة الشرعية»، وجوب حج مقدور به قدرت شرعی است.

در اینجا دیگر مجالی نیست و در مقدور به قدرت عقلیه این مقدم می‌شود بر مقدور به قدرت شرعی و اصلاً ملاحظه نمی‌شود کدام اهم و کدام مهم است، در ما نحن فيه نیز همین‌طور است، شما وقتی اداء الدين را انجام می‌دهید، باید بگوئید نسبت به وجوب حج که مقدور به قدرت شرعی است بر آن مقدم است در حالی که شما آقای خوئی در اینجا تقدیم اداء الدين بر وجوب الحج را از باب تقدیم مقدور به قدرت عقلیه بر قدرت شرعی نمی‌دانید!

به نظرم این جواب ما جواب درستی نیست، ولی ایشان نمی‌تواند، بالأخره وقتی آن را قبول ندارد و سراغ اهم و مهم می‌آید، می‌گوید شما وقتی اداء الدين کردی، موضوع وجوب حج از بین می‌رود و دیگر مجالی برای تسکع نیست.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين.